

نسبت اهداف برنامه فلسفه برای کودکان با اهداف تعلیم و تربیت در اسلام

ثریا احمدی^۱

^۱ حق التدریس دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد (مرکز دلفان)

چکیده

اعتقاد به مغایرت اهداف برنامه آموزش فلسفه به کودکان با اهداف تعلیم و تربیت در اسلام یکی از مهم ترین دلایل عدم اجرایی شدن این برنامه در نظام تعلیم و تربیت رسمی کشور ما به شمار می رود. با توجه به معنایی که در این برنامه برای فلسفه تعریف شده است می توان دریافت که اساس آن پرورش قوه ی عقل است که در متون دینی نیز بسیار بر اهمیت و تربیت آن تأکید شده است. زیرا تربیت عقل موجب تربیت انسان های خردمند و صاحب اندیشه ای خواهد شد که دست یابی به جامعه کمال مطوب را ممکن و میسر می سازند. از طرفی هدف غایی تعلیم و تربیت دینی نیز رساندن انسان به کمال و قرب الهی است که تنها در صورت تربیت کردن عقل به عنوان تکیه گاه ایمان قلبی محقق خواهد شد. با اندک تأملی می توان دریافت که اهداف این دو دیدگاه تربیتی مغایر یکدیگر نبوده، با هم متناظرند.

واژه های کلیدی: مغایرت، اهداف، فلسفه، کودکان، تعلیم، تربیت، عقل، اسلام، کمال، ایمان، تأمل، متناظر

مقدمه

حدود پنجاه سال است که برنامه آموزش فلسفه برای کودکان در بسیاری از کشورهای جهان اجرا می‌شود و این برنامه توانسته است در نظام تعلیم و تربیت این کشورها برای خود جایی باز کند. اما در کشور عزیز ما، ایران، هنوز این برنامه در بوت‌های نقد جا خوش کرده و نتوانسته است به نظام تعلیم و تربیت رسمی راه پیدا کند. یکی از دلایل این امر را مغایرت اهداف برنامه آموزش فلسفه برای کودکان با اهداف تعلیم و تربیت در اسلام دانسته‌اند. با توجه به مهم‌ترین هدف این برنامه که همانا آموزش تفکر و پرورش انسان‌های اندیشمند و برخوردار از قدرت انتخاب است، مقاله‌ی حاضر درصدد آن است که با اشاره به اهداف این برنامه نسبت این اهداف را با اهداف تربیت از دیدگاه اسلام که در آنها نیز بر امتیاز تفکر و برخورداری از قوه‌ی عقل در انسان تأکید شده است، مورد بررسی و مدّاقه قرار دهد.

معنای فلسفه

یکی از مهم‌ترین کارهایی که دانش فلسفه می‌تواند به آن دست یازد، واکاوی مفهوم واژه‌ی فلسفه است؛ زیرا این مفهوم در طی قرون متمادی، از دوران باستان تا امروز دستخوش تغییرات بسیار گشته است. در یونان باستان فلسفه را ترکیبی از دو واژه‌ی "Philo" و "Sophia" به معنای "دوست‌دار" و "خرد" می‌دانستند و وصف فیلسوف بر کسی اطلاق می‌شد که دوست‌دار دانایی بود. درواقع این تعبیر از فلسفه با سقراط آغاز شد. سقراط دانایی را اساس فضایل و نادانی را ریشه‌ی رذایل می‌دانست. به‌مرور زمان و گسترش دامنه‌ی تفکر فلسفی، واژه‌ی فلسفه اشکال دیگری به خود گرفت. ارسطو فلسفه را پرسش از وجود (Being) می‌دانست و بعدها فلاسفه اسلامی فلسفه را بررسی احکام وجود انگاشتند. در دوران جدید تاریخ فلسفه که با بیکن آغاز شد و با دکارت به اوج خود رسید، فلسفه به‌مثابه دانشی در نظر گرفته شد که نتایج آن در علم و به تبع آن در زندگی بشری قابل حصول باشد. در عصر روشنگری فلسفه را عبارت از شناخت‌شناسی و بررسی قوای شناسایی انسان در نظر گرفتند و در دورانی که به دوره‌ی فلسفه معاصر نام گرفته است، فلسفه عبارت است از هرآنچه که مربوط به وجود انسانی است.

از آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که فلسفه، دانشی پویا و رونده، به پویایی و سرزندگی خود زندگی است و این خود دلیلی محکم است برای گفتن این مطلب که اساساً فلسفه خود زندگی است. زیرا زندگی با فلسفه و تفکر فلسفی آغاز می‌شود؛ اگر دقت کنیم می‌بینیم که اولین پرسش‌های کودکان اساسی‌ترین پرسش‌هایی هستند که در دانش فلسفه مطرح می‌شوند. پرسشهایی نظیر اینکه: "ما از کجا آمده‌ایم؟"، "بعد از مردن به کجا می‌رویم؟"، "خدا چگونه موجودی است؟"، "چرا باید زندگی کنیم؟" و ...

تجربه نشان می‌دهد که اغلب کودکان پس از پشت‌سر گذاشتن مرحله‌ی "تأدیب" و وارد شدن به مرحله‌ی "تعلیم" به مرور از مطرح کردن این‌گونه پرسش‌ها بازداشته شده، به یادگیری صرف ترغیب می‌شوند. درواقع این نظام‌های تربیتی رسمی هستند که ذهن کودکان را از اندیشیدن به مسایل کلی حیات و زندگی به‌سوی مسایل جزئی و کاربردی متوجه ساخته، با ایجاد اولین تمایلات مفعت‌طلبانه آنان را از طریق تفکر عمیق درباره بودن به مسیر مهارت‌آموزی و تعلیم در جهت نیل به "داشتن" سوق می‌دهند.

برنامه آموزش فلسفه برای کودکان

چنان‌که ارسطو خاطر نشان ساخته است: «همه آدمیان بالطبع می‌خواهند بدانند»؛ این گفته ارسطو دقیقاً نشان دهنده‌ی مهم‌ترین وجه وجود انسانی یعنی "تفکر" است. اما چگونه است که در زمانه‌ی ما گویی این درونی‌ترین جنبه‌ی وجود انسانی به کم‌رنگ‌ترین ویژگی انسان تبدیل شده است؟! گواه این مدعا تمایل روزافزون بشر امروز برای "داشتن" است. این تمایل موجب قطع ارتباط با انسانی‌ترین جنبه‌ی وجودی و "بودن اصیل" شده است. حال سؤال این است: چگونه باید این معنای از "بودن" قطع ارتباط با انسانی‌ترین جنبه‌ی وجودی و "بودن اصیل" شده است. حال سؤال این است: چگونه باید این معنای از "بودن"

را به بشر امروز یادآوری کرده، او را از حسیض اسارت برای "داشتن" به حرکت برای رسیدن به "بودن" مبتنی بر آگاهی که اوج آزادی است، ترغیب نمود.

از آنجا که وظیفه پرورش و تربیت افراد به نظام تعلیم و تربیت هر جامعه محول شده است، می توان نتیجه گرفت که مسئولیت هدایت افراد به سوی دست یابی به هدف فوق بر عهده ی دستگاه تربیتی جامعه است. با نگاهی به حاصل کار سیستم های تربیتی رسمی درمی یابیم که تلاش اغلب این نظام ها در جهت انباشتن ذهن متربیا ن بوده است تا پروردن ذهن و تفکر ایشان؛ لذا نتایج تربیتی مطلوبی به دست نیامده است. این جاست که برنامه آموزش فلسفه برای کودکان اهمیت ویژه ای می یابد. درواقع می توان این برنامه را نسخه ای مؤثر برای درمان درد از خود بیگانگی و گم گشتگی بشر معاصر به شمار آورد.

برنامه فلسفه برای کودکان روشی مؤثر و کاربردی برای آموزش تفکر به کودکان و بازداشتن ایشان از منفعل بودن و مبارزه با تنبلی فکری است. هدف این برنامه پرورش افرادی اندیشمند و دارای تفکر انتقادی است که یاد بگیرند «... چگونه خودشان فکر کنند و تصمیم بگیرند و مسائل و مشکلات خود را حتی المقدور خود حل کنند». (ناجی، سعید، کند و کاو فلسفی برای کودکان و نوجوانان) لذا هدف این برنامه آموزش فلسفه ی آکادمیک یا مفاهیم فنی فلسفه نیست، بلکه این برنامه کوششی است در جهت آموزش تفکر عمیق و آن گونه تفلسفی که موجب دست یابی افراد به "خودآگاهی" و "خودبودگی" بشود.

ضرورت ها و چالش ها

با نگاهی به ویژگی های اصول هفت گانه آموزش و پرورش درمی یابیم که مهم ترین آنها یعنی این ویژگی که «اصول تعلیم و تربیت کشف کردنی هستند و نه وضع کردنی»، نشان می دهد پدیده های تربیتی را نمی توان در چارچوب قوانین موضوعه -که نسبت ثابت میان دو وضع معین را مشخص می کنند- یا قوانین ثابت حاکم بر پدیده های طبیعی محدود کرد. زیرا موضوع تعلیم و تربیت نه یک وضعیت معین و ثابت است و نه عنصری که تنها با خواص شیمیایی یا فیزیکی معینی قابل شناخت باشد، بلکه موضوع تعلیم و تربیت انسان است؛ انسانی که به سبب برخورداری از نیروی اراده مبتنی بر عقل، تنها در زمره ی "هست ها" قرار نمی گیرد، بلکه در خصوص او آنچه اهمیت بیشتری دارد "باید ها" و "نباید ها" هستند. بنابراین نمی توان در خصوص تربیت انسان فقط بر روش های مبتنی بر مبانی علمی تکیه کرد و آنچه باید مبانی علمی علاوه شود تا اهداف تعلیم و تربیت بیشتر رنگ تحقق به خود بگیرند همانا فلسفه است. بدون پرداختن به فلسفه «اولین هدف تعلیم و تربیت -که همان پرورش شهروندانی معقول و پویاست - به فراموشی سپرده می شود». (ناجی، سعید، کندوکاو فلسفی برای کودکان و نوجوانان)

از سوی دیگر کوشش اغلب نظام های تربیت رسمی معطوف انباشته کردن ذهن دانش آموزان با معلوماتی است که تنها تا هنگام ارزش یابی های معمول که به شکل آزمون های دوره ای برگزار می گردد، مورد توجه ایشان است و معمولاً ارتباط با آن معلومات پس از فراغت از تحصیل قطع می شود. ناگفته پیداست که الگوی حافظه مداری موجب سطحی نگری و عدم توجه به حقایق بنیادی و البته رواج تنبلی فکری شده است. لذا برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان می تواند به عنوان یک الگوی جدید و کاربردی، حافظه مداری را از رکودی که به آن دچار گشته نجات داده، الگوی تأملی را در نظام تعلیم و تربیت جایگزین سازد. این الگو با پرهیز از انباشته کردن ذهن متربیا ن با دانش ها و معلومات از پیش آماده شده و با استفاده از روش های نوین تدریس در جهت پرورده کردن اذهان ایشان عمل خواهد کرد. این مهم به معنای وارد کردن فلسفه و تفکر فلسفی در امر آموزش و پرورش است که البته «غیر از حفظ مکاتب فلسفی یا تاریخ فلسفه است. تفکر فلسفی، به تقویت مهارت های استدلالی، تمیز و داوری نیاز دارد و به سان یک روش یا مهارت فکری و ذهنی است». (همان)

درواقع به کارگیری برنامه آموزش فلسفه برای کودکان می تواند نظام تعلیم و تربیت ما را به نظامی فعال و پویا تبدیل کند و با پرورش انسان هایی معقول و متفکر ما را به تحقق جامعه کمال مطلوب که هدف غایی تعلیم و تربیت است رهنمون سازد.

اما اجرای برنامه آموزش فلسفه برای کودکان در جامعه‌ی ما با چالش‌های مواجه شده است که از آن جمله می‌توان به یکی انگاشتن مفهوم فلسفه در این برنامه با فلسفه آکادمیک، استبداد آموزشی، اشاره به ناتوانی کودکان در درک مفاهیم انتزاعی، و مغایرت اهداف برنامه آموزش فلسفه برای کودکان با اهداف تعلیم و تربیت در اسلام اشاره کرد. همان‌طور که گفته شد مفهوم فلسفه در برنامه آموزش فلسفه برای کودکان غیر از مفهوم فلسفه به معنای فنی و آکادمیک آن است. در این برنامه فلسفه به معنای آموزش تفکر انتقادی، پرورش قدرت استدلال، خارج ساختن متعلم از حالت انفعالی و سوق دادن او به پویایی و فعالیت در جهت خردورزی است. اما در خصوص استبداد آموزشی، نگرش مخالفان این برنامه چنین است که به دلیل معلم محور بودن، این برنامه دچار نوعی استبداد آموزشی است. همان‌گونه که در نظام‌های تعلیم و تربیت تصریح شده، منظور از آموزش فرآیند دوسویه یاددهی-یادگیری است؛ بدین اعتبار می‌توان گفت که وظیفه‌ی معلمان در فرآیند تدریس تنها انتقال معلومات از پیش آموخته شده به دانش‌آموزان نیست، بلکه ایشان باید شرایط یادگیری را با آموزش چگونه اندیشیدن به متعلمان تعلیم دهند. بنابراین از میان روش‌های تدریس سنتی یا غیرفعال، یعنی تدریس یک سویه توسط معلم و روش تدریس شهودی که در آن معلم از وسایل کمک آموزشی برای تدریس کمک می‌گیرد اما همچنان دانش‌آموزان غیرفعال هستند و روش تدریس فعال یا نوین که بر مبنای فعال بودن دانش‌آموزان تحقق می‌یابد و طبق این روش متعلمان خود مفاهیم را می‌سازند و می‌آموزند (البته با راهنمایی معلم)، متخصصان و صاحب‌نظران امر تعلیم و تربیت روش اخیر را مؤثرترین روش یادگیری و دانش تحصیل شده از طریق آن را پایدارترین شکل ممکن تعلّم می‌دانند. براین اساس می‌توان گفت که نظریه استبداد آموزشی در برنامه آموزش فلسفه به کودکان چندان قابل قبول نمی‌نماید.

در خصوص چالش مربوط به ناتوانی کودکان در درک مفاهیم انتزاعی، توضیح این نکته لازم به نظر می‌رسد که «کودکان خودشان مفاهیم و سؤالاتی را که به نظرشان مهم هستند، به وجود می‌آورند». (کارین موریس، آیا کودکان می‌توانند فلسفه-ورزی کنند؟) به عبارت دیگر محتوای سؤالات کودکان با محتوای سؤالات بزرگسالانی که به فلسفه‌ورزی اشتغال دارند متفاوت است. آنها در پی یاد گرفتن فلسفه آکادمیک نیستند که نیاز به تفکر انتزاعی قوی داشته باشند؛ ما نباید تنها معنای محدودی از خردورزی را که همان فلسفه آکادمیک است در نظر بگیریم. سؤال پرسیدن کودکان را می‌توان "خردورزی بدون ساختار" نامید. از سوی دیگر باید خاطرنشان ساخت که مفاهیم انتزاعی، انتزاعی محض نیستند زیرا ریشه در تجربه انضمامی دارند؛ بنابراین مفاهیم انتزاعی‌ایی مانند شجاعت، مرگ، ذهن و ... برای کودکان غیرقابل درک نیستند؛ البته «به شرط اینکه بتوانند مسیرهایی را از تجارب ملموس‌تر خود به سمت این تجارب پیداکنند. این بر عهده ما بزرگسالان است که زمینه برای ساخت این مسیرها را فراهم کنیم». (همان)

انتقاد دیگری که نسبت به برنامه آموزش فلسفه برای کودکان مطرح می‌شود، این مسأله است که اهداف این برنامه با اهداف تعلیم و تربیت در اسلام مغایرت دارد و در نظام تعلیم و تربیت اسلامی قابل اجرا نمی‌باشد. برای پرداختن به این چالش لازم به نظر می‌رسد که ابتدا اشاره‌ای کوتاه به اهداف برنامه آموزش فلسفه برای کودکان داشته باشیم و سپس با مروری بر اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام به بررسی امکان یا عدم امکان هم‌سویی این اهداف بپردازیم.

اهداف برنامه آموزش فلسفه به کودکان

برنامه آموزش فلسفه برای کودکان در نظر دارد که با ترغیب کودکان به طرح پرسش و واکاوی مفاهیم، چگونه فکر کردن یا همان تفکر فلسفی را به ایشان آموزش دهد. «فلسفه هرگز یک قلمروی تضمین شده برای حرفه‌ای‌ها نیست، برخلاف ادبیات که اینگونه بوده است و اگر قرار باشد که اینگونه شود از بین خواهد رفت». (موریس، کارین، آیا کودکان می‌توانند فلسفه‌ورزی کنند؟) به‌طور کلی می‌توان اهداف برنامه آموزش فلسفه به کودکان را در این زمینه‌ها دسته‌بندی کرد:

- رشد و شکوفایی قوه عقل: از آنجا که عقل کانون روشنگری، هدایت، استدلال و منطق است؛ یکی از اهداف تعلیم و تربیت، به‌طور کلی، تربیت عقل برشمرده شده است. زیرا پرورش و تربیت عقل موجب پیروی از دلیل و منطق برای هر انتخاب و اتخاذ هر تصمیمی می‌شود. در برنامه آموزش فلسفه برای کودکان، تلاش براین است که از طریق طرح موضوعات مختلف- در حد توانایی کودک- و ایجاد چالش، ذهن او را وادار به عمل کرده، درست فکر کردن، استدلال و تفکر منطقی به او آموخته شود.
- شناخت ارزش‌ها و آموزش اخلاق: برخورداری از تفکر عمیق و تلاش برای انتخاب معقول، خاستگاه اخلاق خواهد بود و در برنامه آموزش فلسفه برای کودکان، در حلقه‌های کندوکاو از طریق طرح سؤالاتی که دآوری و قضاوت اخلاقی را به‌نبال خواهد داشت، در کودکان نوعی برانگیختگی و شوق برای درک و شناخت و عمل به بهترین گزینه ایجاد می‌شود که با تکیه بر روش‌های استدلالی دنبال شده، درک بهتر ایشان از ارزش‌های اخلاقی را در پی خواهد داشت.
- تقویت عزت نفس: برنامه آموزش فلسفه به کودکان در حلقه‌های کندوکاو اجرا می‌شود. بدین شکل که کودکان و البته مربی به شکل حلقه‌وار در کلاس مستقر می‌شوند و همه می‌توانند در طرح پرسش‌ها و پاسخ دادن به سؤالات مشارکت کنند. این روش با ایجاد فضایی که در آن همه به یک اندازه از حق فکر کردن و اظهارنظر بهره‌مند هستند، موجب تقویت حس عزت نفس و خودباوری در کودکان می‌شود.
- مهارت‌های اجتماعی و ارتباط مؤثر: در حلقه‌های کندوکاو کودکان می‌آموزند که به عقاید مخالف گوش فرادهند و درباره آنها بیاندیشند و سپس با استدلال و تکیه بر تفکر منطقی به پاسخ‌گویی و قبول یا رد آن عقاید مبادرت ورزند. این امر به‌خودی خود مهارت‌های اجتماعی و روش‌های ارتباط مؤثر را در آنان تقویت می‌نماید.
- بالا بردن سطح سواد رسانه: بنابر تعاریفی که برای سواد رسانه ارائه شده است، می‌توان گفت سواد رسانه عبارت است از مهارت درک محتوا و داده‌های مختلف رسانه‌ای و شناخت نحوه کار و سازماندهی رسانه‌ها، برای دستیابی افراد به قدرتی که در برابر قدرت سترگ معناسازی رسانه‌ای انتخاب‌های معقول و اصیل خود را داشته باشند. چنان‌که اشاره شد در برنامه آموزش فلسفه برای کودکان، حین تمرین یادگیری تفکر انتقادی، کودکان در حلقه کندوکاو مهارت‌های اجتماعی را نیز می‌آموزند. یادگیری این مهارت‌ها به گسترش ساختارهای ذهنی کودکان در حوزه رسانه بسیار کمک می‌کند. درواقع کودکان در این برنامه می‌آموزند که در برابر تحمیل داده‌های رسانه‌ای مقاومت کنند و با تکیه بر فهم خود اجازه ندهند که دیگران به‌جای آنها فکر کنند.
- پرورش خلاقیت: در جریان گفتگو در حلقه‌های کندوکاو، ادامه دادن واکاوی مفاهیم گوناگون نیاز به ابتکار فکری و خلاقیت دارد. این خلاقیت و معنا دادن به گفتگو حاصل تفکر انتقادی و مراقبتی‌ایی است که در برنامه آموزش فلسفه برای کودکان با تمرین و ممارست آموخته می‌شود.
- تلاش برای دستیابی به جامعه کمال مطلوب: « یکی از نشانه‌های جوامع توسعه یافته، داشتن شهروندانی خردمند است که انتخاب‌های مناسب و خردمندانه می‌کنند و زندگانی را به صورتی منطقی و خردمندانه پیش برند». (ضرغامی، سعید، نسبت تعلیم و تربیت با فلسفه برای کودکان) ناگفته پیداست که اگر شهروندان یک جامعه از پایین‌ترین سطوح تعلیم و تربیت و دوران کودکی در جریان آموزش آن نوع از تفکر و خردورزی‌ایی قرار گیرند که بتواند باروشی دموکراتیک موجب به‌وجود آمدن معانی اصیل و آگاهانه‌ای در ذهن افراد شود که ایشان را در مسیر رشد و اعتلای عقلانی قرار دهد، هدف نهایی تعلیم و تربیت که همانا دسترسی به جوامع کمال مطلوب است، حاصل خواهد شد.

اهداف تعلیم و تربیت در اسلام

تعلیم و تربیت در اسلام با توجه به هدف خلقت انسان تعریف می‌شود و برای آنکه بتوانیم هدف از خلقت انسان را دریابیم باید ویژگی‌های انسان را از منظر تفکر دینی بشناسیم. اولین و مهم‌ترین ویژگی انسان، در تفکر دینی، بهرمندی از قوه‌ی عقل و خرد است. در واقع عقل، وجه ممیز انسان از سایر موجودات و وسیله‌ی شناخت حقایق و واقعیت‌های جهان هستی و تشخیص خوبی‌ها از بدی‌ها است. به عبارت دیگر برخورداری از نیروی عاقله، توانایی انتخاب و اختیار را برای انسان به همراه دارد. بنابراین هرچقدر که قدرت تفکر و تعقل بیشتر رشد کند، انتخاب‌ها درست‌تر و سعادت بشری دست‌یافتنی‌تر خواهد بود. از آنجا که در تفکر اسلامی خداوند خیر بنیادین و بنیاد خیر است، سعادت بشر عبارت است از شکوفایی و فعلیت یافتن متوازن و همه‌جانبه‌ی استعدادهای فطری او که به آن کمال الهی یا مرتبه قرب الهی گفته می‌شود. بدین ترتیب سعادت انسان هدف غایی تربیت اسلامی است که در نهایت هدف خلقت انسان است.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان اهداف تعلیم و تربیت در اسلام را از دیدگاه علوم تربیتی اینگونه برشمرد:

- ایمان به خداوند، هدف اساسی تربیت اسلامی: عبادت و پرستش خداوند یعنی ایمان قلبی به خداوند یگانه و خود را تسلیم حق نمودن و از او اطاعت کردن. کسی که به خدا ایمان دارد و او را می‌پرستد در مسیر خدانشناسی حرکت می‌کند. خدانشناسی یعنی ایمان به توحید و عمل برای رضای خداوند برای آنکه به سعادت ابدی دست پیدا کنیم. گام نهادن در مسیر رسیدن به این سعادت مستلزم تربیت عقل و به تبع آن دست یافتن به ایمان قلبی است.
- تربیت عقل و تعلیم حکمت: در بررسی سلسله مراتب تربیت دینی درمی‌یابیم که راه کمال و مسیر رسیدن به قرب الهی باید به متعلم و رهروی که خواهان رسیدن به سعادت و کمال است، شناسانده شود و این کار باید متناسب با توانایی ذهنی و رشد عقلی مخاطبان صورت گیرد تا در نهایت مخاطب بتواند با قدرت تعقل و تفکر خود به درستی این حقایق پی برده، شوق گام نهادن در مسیر کمال و تسلیم راه حق بودن را که همان ایمان قلبی است، به دست آورد. از اینجاست که به نقش اساسی و مهم عقل در تربیت دینی پی می‌بریم. شاید بتوان گفت که در هیچ دینی تا این اندازه بر نقش عقل در تعلیم و تربیت تأکید نشده است. درواقع «وقتی می‌خواهیم با اصول و عوامل تعلیم و تربیت اسلامی آشنا شویم، اولین مسأله تعلیم و دعوت اسلام به علم و عقل است». (مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام) نتیجه اینکه در اسلام مبنای ایمان، عقل است؛ برخلاف مسیحیت که تأیید خود را منوط به ایمان کرده، چنان‌که آنسلم می‌گوید: «ایمان بیاور تا بفهمی»، اسلام تأیید خود را منوط به تفکر عقلانی کرده، «هدایت عقلی را همان هدایت الهی خوانده و [مؤمنان] را به عنوان صاحبان عقل و خرد مدح کرده است». (همان) این سفارش به تفکر عقلانی تا جایی است که در دیدگاه اسلام، تفکر برترین عبادت‌ها به شمار می‌آید؛ چنان‌که حضرت علی (ع) فرموده‌اند: «یک ساعت تفکر برتر از هزار سال عبادت است».
- تربیت اخلاقی: در تفکر دینی فعل اخلاقی همان فعل دینی است. «اعتقاد مذهبی پشتوانه مبانی اخلاقی است». (همان) پس در اسلام اخلاق مبتنی بر ایمان است و چنان‌که اشاره شد ایمان نتیجه تربیت عقل است. درواقع در تعلیم و تربیت اسلامی اخلاق عبارت است از «پرورش خود»؛ البته در اینجا مقصود از «خود»، خود واقعی یا همان نفس ناطقه است که پرورش آن موجب رشد عزت نفس و احترام به خود نیز می‌شود. اما معنای دیگری از «خود» نیز وجود دارد که مربوط به درجات پایین‌تر نفس است و رعایت اخلاق در رابطه با این «خود» همان «تقوی» است. تقوی به معنای پرهیز از انجام اعمالی است که منافعی عقل و ایمان مبتنی بر آن باشد. به عبارت دیگر تقوی یعنی تلاش در جهت قرار دادن اعمال در مسیر عقلانی‌ایی که هدف آن قرب الهی و رسیدن به کمال است.
- پرورش روحیه عدالت‌خواهی: از نظر مکتب اسلام یکی از مهارت‌های اجتماعی در زندگی و تعامل با دیگران، رعایت عدالت است. زیرا عدالت از ارکان اصلی حیات انسانی است و مسلمانان باید بیاموزند که در ارتباط با دیگران عدالت را

مهم شمرده و رعایت کنند. همچنین بنابر آموزه‌های دینی تسلیم شدن در برابر ظلم و بی‌عدالتی نیز مذموم شمرده شده، گناه محسوب می‌شود.

- ایجاد حس برادری و همکاری در میان مسلمانان: از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است، توجه به مسایل مربوط به زندگی اجتماعی او اهمیتی ویژه دارد که در نظام تعلیم و تربیت دینی به‌عنوان یکی از اهداف تربیت به آن پرداخته شده است. اسلام با تعلیم برابری و یکسان بودن همه در پیشگاه خداوند برآن است که در میان افراد جامعه تفاهم ایجاد کند. این امر از سویی موجبات ایجاد ارتباط مؤثر در میان مسلمانان را فراهم می‌کند و از سوی دیگر احساس مسئولیت افراد جامعه نسبت به یکدیگر و برادری و همکاری را ترویج می‌نماید.

ناگفته پیداست که تحقق اهداف فوق در جامعه منجر به دستیابی به جامعه کمال مطلوب از نظر اسلام خواهد شد که یکی دیگر از اهداف نظام تعلیم و تربیت در اسلام است.

نتیجه‌گیری

پس از مطالعه و بررسی این دو دسته اهداف تربیتی گزارف نخواهد بود اگر بگوییم که نسبت میان اهداف برنامه آموزش فلسفه برای کودکان با اهداف تعلیم و تربیت در اسلام مغایرت و تباین نیست و درواقع این اهداف با یکدیگر متناظرند. اهمیت عقل همان‌گونه که در تعلیم و تربیت اسلامی مورد توجه است و بر تربیت آن تأکید شده است در برنامه آموزش فلسفه برای کودکان نیز زیربنای کار آموزش خردورزی و حرکت به‌سوی "بودن اصیل" به‌شمار می‌آید. چنان‌که در تربیت دینی اخلاق و بها دادن به ارزش‌های اخلاقی موجب دست یافتن به تقوی و گام نهادن در مسیر قرب الهی است، در برنامه آموزش فلسفه به کودکان نیز ایشان را به شناخت ارزش‌ها و انتخاب آگاهانه‌ی آنها ترغیب و تشویق می‌نماید. آموزش مهارت‌های اجتماعی و ارتباط مؤثر به-عنوان هدفی مهم در هردو دیدگاه مورد تأکید و وجهه همت است. دستیابی به جامعه کمال مطلوب، یک هدف بسیار مهم و مشترک است. شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که عدم اشاره‌ی مستقیم به مسأله‌ی ایمان و پرستش خداوند یگانه به‌عنوان خالق هستی در میان اهداف برنامه آموزش فلسفه برای کودکان موجب شده است که مخالفان این برنامه آن‌را مغایر با اهداف تعلیم و تربیت در اسلام تشخیص داده، غیرقابل اجرا در جامعه اسلامی در نظر آورند. اما با اندک تأملی می‌توان دریافت که اهداف این برنامه با تکیه بر تفکر عقلانی و انتخاب آگاهانه می‌توانند روشن‌کننده‌ی مسیر ایمان و تسهیل‌کننده رسیدن به کمال و قرب الهی باشند.

مراجع

۱. ناجی، سعید، *کندوکاو فلسفی برای کودکان و نوجوانان*، ج ۱، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۳.
۲. Murris. Karin, (۲۰۰۳). "Can Children Do Philosophy?" *Journal of Philosophy of Education/* Volume ۳۴, Issue ۲.
۳. ضرغامی، سعید، *نسبت فلسفه تعلیم و تربیت با فلسفه برای کودکان*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۴.
۴. مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، انتشارات صدرا، چاپ بیست و سوم، تهران، ۱۳۷۳.